

گفت‌وگو با پریچهر نسرین پی، درباره کتاب «صلح را بیدار از کودکی آموخت»

# صلح از ذهن‌ها شروع می‌شود



طرح نو | برای پیداکردن کسی که در ایران به دنبال جمع‌آوری کتابی برای آموزش صلح بوده، لازم بود اول موسسه‌ای را بشناسیم که عمده فعالیت‌هایش را با تمرکز بر فرهنگ صلح و ایجاد جامعه صلح‌آمیز شروع کرده است. موسسه پژوهشی کودکان دنیا جایی است که از وقتی تأسیس شد یعنی ۲۰ سال قبل عمده آموزش‌هایش را بر پایه مفاهیم انسانی و صلح بنا کرد و عجیب نیست اگر تنها منبع فارسی برای آموزش صلح به کودکان یعنی کتاب «صلح را بیدار از کودکی آموخت» حاصل کار اعضای این موسسه است.

پریچهر نسرین پی، نویسنده، پژوهشگر و ناشری است که پس از این که خلا منابع نظری فارسی را در زمینه آموزش صلح به کودکان در کارگاه موسسه پژوهشی کودکان دنیا متوجه شد، سراغ کسانی رفت که سال‌هاست دارند برای بچه‌ها پژوهش می‌کنند و می‌نویسند. توران میرهادی، نوش آفرین انصاری، ناصر یوسفی و... کسانی بودند که تجربیاتشان در زمینه کار کودک و کار صلح به هم پیوند داده شده و مرجع مناسبی برای شروع کار بر «فرهنگ صلح» بودند. نسرین پی نیز در کتاب دو جلدی «صلح را بیدار از کودکی آموخت» گفت‌وگوهایی را با این افراد ترتیب داد تا بتوان از دل صحبت‌ها، تجربیات و نگاهی که در زمینه فرهنگ صلح دارند یک منبع نظری به دست آورد.

آن طور که خودش می‌گوید این کتاب قرار نیست مخاطب را به نتیجه مشخصی برساند یا به او تعریف ثابتی از صلح ارایه دهد بلکه «افراد آزادند که هر طور که می‌خواهند از مصاحبه‌های این کتاب که زندگی‌شان آزادانه و در مسیر تلاش برای فرهنگ صلح بوده است معنا و تعریف فرهنگ صلح را برداشت کنند.» با پریچهر نسرین پی درباره ایده‌های مطرح شده در این کتاب و راهکارهایی که برای آموزش صلح به کودکان ارایه می‌دهد به گفت‌وگو نشستیم.

● از چه زمانی خلا کتابی چون «صلح را بیدار از کودکی آموخت» احساس شد و چرا تصمیم گرفتید در موسسه پژوهشی کودکان دنیا به این موضوع بپردازید؟

سال ۲۰۰۱ شروع دهه جهانی فرهنگ صلح را رقم زدند و از این سال تا ۲۰۱۰ دهه جهانی فرهنگ صلح نام‌گذاری شد که قرار بود در آن اشاعه فرهنگ صلح، حمایت از معلولان و حمایت از عدم تبعیض جنسیتی گسترش داده شود و باید از صفر سالگی پیش از به دنیا آمدن بچه‌ها این فرهنگ آموزش داده شود. ما هم در گروهی در موسسه پژوهشی کودکان دنیا از آن زمان روی این فرهنگ کار کردیم. بعد از بررسی‌هایی که انجام دادیم متوجه شدیم که منبع کاملی در این زمینه در ایران نیست و علاوه بر آن تعریف مشخصی هم برای فرهنگ صلح نداریم. من آن زمان به نمایندگی از گروه پیشنهاد دادم با کسانی که در زمینه صلح و فرهنگ صلح برای کودکان کار می‌کنند مصاحبه کنیم و اولین مصاحبه‌ها ما توران میرهادی بود.

در آن مصاحبه متوجه شدم اصلاً آن چیزی که ما در ذهنمان از فرهنگ صلح داریم با چیزی که ایشان می‌گویند زمین تا آسمان فرق دارد. ما فکر می‌کنیم که صلح فقط در مقابل جنگ معنا پیدا می‌کند اما در واقع این صلح درون یا فرهنگ صلح گسترده‌تر است و از کودکی باید وجود پیدا کند.

وقتی بحث فرهنگ صلح مطرح می‌شود علاوه بر عدالت و آزادی و رفع تبعیض جنسیتی، برداشتن به ارزش‌های انسانی و مفاهیم خاص ارزش‌های انسانی نیز جزئی از فرهنگ صلح است. به همین خاطر شروع کردیم به این که مصاحبه‌ها را بیشتر کنیم و مصاحبه با ناصر یوسفی و بعد ۴ تن دیگر که کارهای صلح‌آمیز انجام داده بودند را در این مجموعه گنجانده‌ایم. در واقع هدف ما از

مطرح کردن فرهنگ صلح فراتر از مسائل سیاسی است و بیشتر به ابعاد انسانی و مفاهیم انسانی می‌پردازد.

● چرا در این کتاب بیشتر به مفاهیم نظری پرداخته شده و راهبردی؟

● چرا در این کتاب به نظری است و هم راهبردی اما بحث نظری‌اش بیشتر است چرا که ما تلاش کردیم ابتدا تعریفی برای فرهنگ صلح

ارایه دهیم. تعریف را هم خودمان در نتیجه‌گیری نیابورده‌ایم بلکه به عهده خواننده گذاشتیم. افراد آزادند که هر آن‌گونه که می‌خواهند از مصاحبه‌های این کتاب که زندگی‌شان آزادانه و در مسیر تلاش برای فرهنگ صلح بوده است معنا و تعریف فرهنگ صلح را برداشت کنند.

● برخی از کسانی که با آنها گفت‌وگو کرده‌اید مثل آقای یوسفی و خانم میرهادی تجربه‌های عملی هم در کار برای فرهنگ صلح داشته‌اند.

چقدر از تجربیاتشان در این کتاب به صورت عملی و راهکار ارایه شده است؟

پیشینه کاری این افراد یک راهکار است و همه به نوعی در راستای فرهنگ صلح فعالیت کرده‌اند. خانم میرهادی علاوه بر تجربه مدرسه فرهاد را داشتند و خودشان درباره فرهنگ صلح نظر دارند. نقطه اشتراک این افراد این است که یک بینش خاص را برای کارشان مطرح می‌کنند. در جلد سوم این کتاب که منتشر نشده به نام صلح و معماری ایران نیز روی فضای شهری و معماری و شهرسازی ایران کار کرده‌ایم که چقدر می‌تواند در اشاعه فرهنگ صلح نقش داشته باشد. یعنی فضای زندگی ما چگونه می‌تواند در بهبود زندگی و اشاعه فرهنگ صلح کمک کند که آن‌جا هم از تجربیات آقای محمدرضا حائری مازندرانی در زمینه کار معماری و شهر کمک گرفته‌ایم.

● در این جلد سوم که اشاره کردید چقدر روی فضاهایی که کودکان با آنها در ارتباط هستند مثل مدرسه تأکید شده است؟

ابتدا با قصد کودکان‌گلو فترتیم اما بعد متوجه شدیم آن قدر در فضای آموزشی و معماری مسئله داریم که هنوز فرصت نکردیم به بحث کودکان برسیم. این مسئله همگانی است و نمی‌شود فقط کودکان را در آن دید. یعنی وقتی ما در شهر پیاده‌رو نداریم دیگر برای کودک و بزرگ فرقی ندارد.

● با توجه به تجربه‌های که در این ۱۰ سال کار بر فرهنگ صلح انجام داده‌اید، چه کسی یا چه جایی بیشترین توانایی را برای آموزش فرهنگ صلح به کودکان دارد؟

همه‌جا و همه می‌تواند. از فضای بیرونی خانه و خیابان، از ساختمان‌هایی که گل، آجر، سیمان و آهن است می‌تواند فضای صلح را اشاعه بدهد تا پدر و مادر و دوست و آشنا که می‌توانند معلم باشند. ولی چیزی که ما در فرهنگ صلح بر آن تأکید داریم بحث مفاهیم و ارزش‌های انسانی است.

ارزش‌هایی مثل انتخاب، مسئولیت، تصمیم‌گیری و همه ارزش‌ها و مفاهیمی که می‌تواند در کودک تغییر ایجاد کند تا پیشرو شود و کل سیستم یک روستا یا محله را عوض کند و در جهت صلح تحکیم ببخشد.

ما روی مفاهیم انسانی تأکید داریم و بحث آزادی و عدم تبعیض که می‌خواهیم به آن بپردازیم. این پیامی که نام کتاب از آن برگرفته شده به پدر و مادها تأکید می‌کند که اگر می‌خواهید دوستی، همکاری، مشارکت، انسان دوستی و نودوستی را یاد بدهید از همان کودکی باید شروع کنید. تأکید ما و کل دنیا این است که باید از کودکی و شاید از بارداری مادر شروع شود.

● بکسر می‌کنید در دنیایی که خشونت و پرخاشگری از در و دیوار آن نمایان است و از کوچکترین مقیاس‌ها مثل درگیری‌های خیابانی تا بزرگ‌ترین آنها یعنی جنگ، بچه‌ها با خشونت درگیرند چطور می‌شود صلح را آموخت؟

شعاری در مقدمه این کتاب آورده‌ایم که دیدگاه ما در پاسخ سوال شما را نشان می‌دهد. شعاری که در سازمان ملل هم بر آن تأکید می‌شود و می‌گوید: همان طور که جنگ از ذهن‌ها شروع می‌شود صلح هم از ذهن‌ها شروع می‌شود. اگر خشونت در دنیا بیشتر دیده می‌شود باید بدانیم که دنیا تنها دین خشونت‌ها نیست، بلکه مهربانی را هم می‌توانید ببینید. در رفتار مادر بزرگ و پدر بزرگ، در بازی‌ها آن چه که می‌توانید ببینید صلح است. اگر ذهنیت خودمان را آماده کنیم حتی در چنین سال‌هایی که خشونت و جنگ طلبی به حد اعلا رسیده است می‌توانیم مهربانی و صلح را ببینیم.

● بچه‌ها بیشتر زمان خود را در مدارس می‌گذرانند، مدرسه و مسئولان آموزشی چطور می‌توانند و باید فرهنگ صلح را یاد بدهند؟

قطعا در مدارس معلم‌ها و کسانی که در آموزش هستند می‌توانند آموزش صلح را شروع کنند. اما ما نمی‌توانیم منتظر شویم که نظام آموزشی یا آموزگاران عوض شوند تا این فرهنگ اشاعه پیدا کند. ما با همین پیام‌های ساده، تأکید روی ادبیات، قصه‌گویی، قصه‌خوانی و منابعی که داریم، می‌توانیم جوهر دیگری دیدن را ترویج دهیم.

ادبیات ما پر از دوستی، رفاعت، عشق و همبستگی است با کارگاه گذاشتن و صحبت کردن در این زمینه‌ها تا حدودی می‌توانیم جلسو برویم تا به جایی برسیم که حتی به عنوان یک نیم‌واحد درسی فرهنگ صلح وارد درس شود. تأکید ما هم این است که صلح در تمام دروس می‌تواند وارد شود.

همان طور که ما توانستیم فرهنگ صلح و معماری را کار کنیم، در حقوق و زیست‌شناسی هم می‌توانیم این فرهنگ را وارد کنیم و در ادبیات هم که به وفور یافت می‌شود. می‌توانیم از خودمان شروع کنیم و منتظر تغییرهای بزرگ نباشیم. پدر و مادها و آموزگارها می‌توانند نقش داشته باشند و پیام‌آور صلح یا کارگاه‌هایی که می‌گذارند می‌توانند به این فرهنگ کمک کنند.

● موسسه پژوهشی کودکان دنیا که در این زمینه کار نظری هم انجام داده است آیا برآیند کارهایش را به صورت کارگاه در مدارس و برای بچه‌ها اجرامی‌کنند؟

بله، موسسه ما کارگاه صلح دارد و معلم‌ها و مدیران را درگیر می‌کند و منتظر کسی نمی‌ماند. اما مدارس خیلی اهمیت نمی‌دهند. هنوز جامعه‌ها درگیر مدرک‌گرایی و نمره ۲۰ است و کارهایمان خیلی سخت پیش می‌رود اما ما نمی‌توانیم و نمی‌خواهیم ناامید شویم.

## تیمین حدادی

نویسنده و تصویرگر

کیف‌هایمان را می‌گذاشتیم روی میز و زیر زیرکی به بچه‌ها نگاه می‌کردیم. مراقب بودیم که نه کیف پول‌هایمان سرقت شوند و نه بچه‌ها ذره‌ای بی‌اعتمادی بزرگ‌بویبرند. راه دیگری بود هم این که کیف‌هایمان را بغل کنیم و بعد با آنها نقاشی کار کنیم. اما انگار این زیر زیرکی نگاه کردن‌ها همان سه جلسه اول جواب داده بود. آنها پشت پنجره می‌ایستادند و برآیمان از دور دست تکان می‌دادند انگار که تمام هفته را منتظر ساعتی باشند که ما با کاغذهایمان می‌رسیم و با آنها نقاشی کار می‌کنیم. ساعت نقاشی برای آنها رنگ داشت و تخیل و ماقار نبود به آنها بیرون نردن از خط یا دنیا را آن طور ببینید که ما می‌بینیم یا بدیهیم شاید هدف ما بدجنس‌تر از آن چیزی بود که خودمان هم تصور می‌کردیم. می‌خواستیم با بچه‌هایی نقاشی کار کنیم که تحت‌تعلیم خط‌ها را صاف و پرشگای درخت‌ها سبز است نبوده باشند و آنها بهترین انتخاب بودند.

انگار که قرار باشد چیزهایی از آنها یاد بگیریم. تمام زندگی‌شان صرف کارهای دیگر شده بود و حالا می‌شد درباره آرزوهایشان با آنها حرف زد و گفت: دوست دارید با چه چیزی سفر کنید؟ و ادامه داد: آن را بکشید.

یک بار به آنها گفتیم دوست دارید جای چه کسی باشم؟ او را بکشید. بعد عرض آن اتاق را که بر سوفا کتاب و مسدا و صدلی می‌پیموده بودیم و از پنجره نرده‌دار به بیرون زل زده و فکر کردیم بودیم کانون اصلاح و تربیت هم هرچقدر خوب و دوست‌داشتنی و با امکانات باشد و حتی برای آدم کلاس نقاشی بگذارند، باز هم قفس است. یک قفس خیلی بزرگ که می‌توانی توی آن بپر و بگری اما در نهایت به میله‌های رسی سرچرخنده بودیم و مرد سبیل‌داری را روی اکثر کاغذها دیده بودیم که آقا فرهاد نام داشت و می‌گفتند بزرگترین درد تهران است و دوست دارند جای او باشند.

درد نبودند. بعضی‌هاشان جیب‌بر بودند و بقیه به جرم پخش و فروش مواد به کانون فرستاده شده بودند. بعضی‌هاشان دیگر بر نمی‌گشتند. اما بعضی‌هاشان هفت-هشت بار بازمی‌گشتند. انگار که این بازگشتن‌ها از عمد باشد، وقتی که می‌گفتند: خانم توی خونه که غذا نداریم بس که زیادیم، یا «برنگردیم که بهتر است. می‌رویم باز برای آقایمان (بابایمان) مواد می‌فروشیم». ما فقط می‌شنیدیم. چطور می‌توانستیم راه‌حل بدهیم؟ تنها کاری که می‌شد انجام بدهیم این بود که برویم و با بچه‌ها نقاشی کار کنیم چون ساعات خالی زیادی داشتند. ما حرف‌هایشان را می‌شنیدیم و می‌زدیم به دردی دیگر و می‌گفتیم: مثلاً مادام شده‌اید. گل از گل آن پسرهای ۱۰ تا ۱۴ ساله می‌سکفت و شروع می‌کردند به کشیدن خودشان و عروسشان روی کاغذها. آرام آرام روزی رسید که ما فقط زمانی که از آنها خداحافظی می‌کردیم در پیچ پله‌ها دست می‌کردیم توی کیف‌هایمان و با یک هم‌زندن دست‌ها در کیف به این نتیجه می‌رسیدیم که چیزی از آن تو کم نشده است... افتاده بودند در دلد که دیگر حسین نمی‌آید نقاشی، می‌شود بروید با او حرف بزنید؟

رفته بود توی خوابگاه‌ها و حسین گفته بودم که چرا دیگر نمی‌آید و گفته بودند دل گرفته که دارد از کانون می‌رود. گفته بودم: ای بابا من را بگو که این همه تعریف را برای دوستانتم کرده‌ام که رفیقی دارم چنین و چنان.

گفته بود: خانوم کجا می‌می‌توانم رفیق شما باشم. شما کجا می‌کنید؟ گفته بودم: به خدا کجی دربار نقاشی‌هایت حرف بزن. درباره خودت... آخرین بار دور می‌شدیم، دست تکان داده بود...

## در ساعت ۵ عصر

بودند. بچه‌ها با مربی‌شان دعوا می‌کردند و از ساعت حمامشان می‌زدند تا بیایند و نقاشی بکشند. یک روز کلاس از ۶ نفر می‌رسید به ۱۵ نفر و یک روز دوباره می‌شد همان ۶ نفر چون بقیه آزاد شده بودند.

هفته‌های بعد که گروه دوباره زیاد می‌شد، بچه‌های دوباره بازگشته به کانون بودند که اولش کشان کشان و به زور بچه‌های قدیمی‌تر برای نقاشی کشیدن می‌آمدند و بعد خودشان به کلاس ملحق می‌شدند. می‌آمدند و به ترتیب می‌نشستند و شروع می‌کردند به نقاشی کشیدن. نیامدن به کلاس از آزاد بود. اما وقتی می‌آمدند باید نقاشی می‌کشیدند. آن وسط‌ها استراحت هم داشتیم. می‌شد درباره هر چیزی حرف زد و بعدتر خودشان حرف‌های زشت را ممنوع کرده بودند... یکبار سر حرف یکی از تازه‌واردها غیرت‌های مردانه‌شان به دعوا و داد و بیداد کشیده بود که: «این‌جا درست حرف بزن. این‌جا درست حرف بزن».

یکبار دیگر هم با جمله «ممنون که به ما اعتماد دارید. هیچ‌کس تا به حال با کیفش به این اتاق نیامده» سارا بدرقه کرده بودند. برای شب‌هایی که نخواهیم خوابید از خجالت و هفته آینده باز با دست‌هایی که از دور ما را به هم نشان می‌دادند که داریم نزدیک می‌شویم به استقبال‌مان آمده بودند.

آن موقع‌ها از یاد دربارشان حرف می‌زدیم. به این و آن می‌گفتیم چقدر نقاش‌های خوبی هستند و چطور از استفاده از رنگ‌ها اهمه ندارند و تا می‌توانند نقاشی‌هایشان را رنگی می‌کنند. می‌گفتیم که رنگ قالیشان قرمز و نارنجی است و حتی گفته بودیم یکبار یکی از پسرهای ۱۴ ساله گفته بود: بیضی یعنی چه؟ و در یک بهت عظیم به او شکل‌های هندسی را یاد داده بودیم.

با همه اینها در تخیل و تجربه ریسک می‌کردند. شبیه روز اولی که ترکیب رنگ‌ها را به آنها یاد داده بودیم و شبیه به کسانی بودند که خودشان این کشف بزرگ را کرده باشند و بنفش و سبزی و قهوه‌ای و صورتی اختراع خودشان باشد به جان رگ‌ها افتاده بودند و بعدتر از کشیدن دریغ نکرده بودند. کاغذها را پر می‌کردند از آرزوها و تخیلاتشان و گاهی میناش هوفی می‌کشیدند که زندگی ما که این طور نمی‌شود... و می‌گفتند ما برویم بیرون باز هم مواد می‌فروشیم... و انگار که تمام تلاش دوفره ما برای نجات کل آن بچه‌ها کم باشد که بودیم و شبیه به کسانی بودند که خودشان این کشف بزرگ را کرده باشند و بنفش و سبزی و قهوه‌ای و صورتی اختراع خودشان باشد به جان رگ‌ها افتاده بودند و بعدتر از کشیدن دریغ نکرده بودند. کاغذها را پر می‌کردند از آرزوها و تخیلاتشان و گاهی میناش هوفی می‌کشیدند که زندگی ما که این طور نمی‌شود... و می‌گفتند ما برویم بیرون باز هم مواد می‌فروشیم... و انگار که تمام تلاش دوفره ما برای نجات کل آن بچه‌ها کم باشد که بودیم و شبیه به کسانی بودند که خودشان این کشف بزرگ را کرده باشند و بنفش و سبزی و قهوه‌ای و صورتی اختراع خودشان باشد به جان رگ‌ها افتاده بودند و بعدتر از کشیدن دریغ نکرده بودند.

رفته بود توی خوابگاه‌ها و حسین گفته بودم که چرا دیگر نمی‌آید و گفته بودند دل گرفته که دارد از کانون می‌رود. گفته بودم: ای بابا من را بگو که این همه تعریف را برای دوستانتم کرده‌ام که رفیقی دارم چنین و چنان.

گفته بود: خانوم کجا می‌می‌توانم رفیق شما باشم. شما کجا می‌کنید؟ گفته بودم: به خدا کجی دربار نقاشی‌هایت حرف بزن. درباره خودت... آخرین بار دور می‌شدیم، دست تکان داده بود...

رفته بود توی خوابگاه‌ها و حسین گفته بودم که چرا دیگر نمی‌آید و گفته بودند دل گرفته که دارد از کانون می‌رود. گفته بودم: ای بابا من را بگو که این همه تعریف را برای دوستانتم کرده‌ام که رفیقی دارم چنین و چنان.

گفته بود: خانوم کجا می‌می‌توانم رفیق شما باشم. شما کجا می‌کنید؟ گفته بودم: به خدا کجی دربار نقاشی‌هایت حرف بزن. درباره خودت... آخرین بار دور می‌شدیم، دست تکان داده بود...



ارزش‌هایی مثل انتخاب، مسئولیت، تصمیم‌گیری می‌تواند در کودک تغییر ایجاد کند تا پیشرو شود و کل سیستم یک روستا یا محله را عوض کند و در جهت صلح تحکیم ببخشد.

کتابی که تألیف شده احساس می‌کنیم که این مفاهیم خیلی ملموس شده و می‌تواند کاربرد زیادی داشته باشد. اما این که در کلاس‌هایی که داریم فرهنگ صلح در درس مختلف به راحتی می‌تواند وارد شود و این برای موسسه ما تجربه خوبی بود. حالا به راحتی می‌توانیم مفاهیم انسانی و ارزش‌هایی که برای بودن یک انسان معنا دارد در تمام دروس ببریم و این بهترین دستاوردی بود که می‌شد گفت موسسه در این مدت داشته است.